۲۲. توحید صدوق (۱۴۰۴/۰۱/۲۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - چهارشنبه،۲۷ فروردین ۱۴۰۴

- پیشگفتار(چکیده)
- جمع بین مفاد اکل میته از دنیا و محبت مال در روایات
- تعبیر «مٰا تَرَکَ عَلَیَّ مِنْ ثَوْبٍ إِلّٰا أَلْبَسُهُ لِلنّٰاسِ» در روایت سفیان ثوری
- تأیید مفاد روایت حفص در روایات باب احکام ملابس وسائل
- دنیا طلبی معیار تشخیص عمل خوب از بد

پیش‌گفتار (چکیده)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید شیخ صدوق در سال ۱۴۰۴ (جلسه دوم):

ادامه شرح حدیث شماره سی

جمع بین مفاد اکل میته از دنیا و محبت مال در روایات

دنیا طلبی معیار تشخیص زهد و غیر زهد

معنای آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا».

جمع بین مفاد اکل میته از دنیا و محبت مال در روایات

در ادعای مفاد صوفیه در روایت حفص

به حدیث سی و یکم رسیدیم. ولی یکی از اعزه، مطلبی را فرستاده‌اند، راجع به حدیث حفص که هفته قبل خواندم. فرموده‌اند: در کافی، حدیثی هست که با مضمون این روایت موافقت ندارد. شم حدیث حفص را با آن حدیث، چطور جمع می‌کنید؟ حدیث حفص به این صورت بود: «ما منزلة الدنيا من نفسي إلا بمنزلة الميتة- إذا اضطررت إليها أكلت منها»[1]؛ میته است، وقتی مجبور بشوم می‌خورم، و گرنه، خیر [نمی‌خورم].

در حدیث کافی آمده است:

> «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ.[2]

«لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يُحِبُّ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ»؛ باید جمع مال را دوست بدارد. سه کار می‌کند**:** «**يَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ»؛** مجبور نیست به دیگری رو بزند. کفّ وجه می‌کند و صورتش را نگه می‌دارد از اینکه به دیگران رو بزند. «**وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ**»؛ اگر دینی دارد با مالش آن را ادا می‌کند. «**وَيَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ**»؛ با این مال، صله رحم می‌کند.

فرمودند این روایت، با اینکه کسی بگوید دنیا نزد من میته است، نمی‌سازد. در ادامه هم فرمودند که احتمالش هست که روایت حفص، برای صوفیه باشد. ریخت حدیث و لحن آن به حرفهای صوفیه می‌آید، نه اینکه از بیانات اهل البیت علیهم السلام باشد. این فرمایش ایشان است که در آنجا ارسال کردند. بعد هم امر کردند که راجع به این صحبت بشود. من هم به‌صورت مروری عرض می‌کنم.

ببینید اصل روشی که ایشان اعمال کرده‌اند، از حیث محوریت خوب است. من باره‌ا عرض کرده‌ام؛ روایتی در کافی شریف بود که [راوی می‌گوید:] به امام عرض کردم احادیث مختلفی از شما به ما می‌رسد، چه کار کنیم؟. در این زمینه حدیث زیاد است، این حدیث کافی که خیلی جالب است این است: خود سائل تصریح می‌کند که احادیث مختلفی از شما می‌آید؛ «ممن نثق به و ممن لا نثق به»؛ یعنی می‌گوید یکی از آن‌ها از ثقه است و دیگری از ثقه نیست. خب، خیلی واضح حضرت علیه السلام می‌توانستند بگویند به «ثقه به» عمل کن. ولی حضرت علیه السلام این را نفرمودند. فرمودند: به محتوای حدیث نگاه کن. ببین آیا این محتوا با سایر احادیث ما و آیات قرآن موافقت

دارد ای ندارد. این روش بسیار مهمی است. سند محوری نیست؛ اصل این است که باید محتوا را نگاه کرد. ببینیم فلش این محتوا به‌سوی چه مطلبی است. گاهی فلش یک محتوا به‌سوی یک چیزهایی است که قطعاً خلاف محکمات دین و شرع است. گاهی هم مشکوک است. ولی بیشتر اولویت با این است که منحرف باشد و محتوا درست نباشد. پس اصل این‌که ایشان حدیثی را آورده‌اند و می‌گویند محتوای روایت حفص با حرف‌های صوفیه انسب است، در نگاه ابتدائی خوب است.

اما کارهای فنی و طلبگی در اینجا هست که بسیار مهم است. یعنی حالا این حدیث گفته شده است، ولی به صرف این‌که احتمال دارد شبیه حرف‌های صوفیه باشد، کافی نیست. چون شما نمی‌توانید تنها یک روایت بیاورید و بگویید این حدیث این را می‌گوید، پس روایت حفص درست نیست. درحالی‌که شاید ده‌ها و بلکه صدها روایت منا‌سب ِبا آن پیدا می‌شود. یعنی فوقش این است که شما می‌توان ادل ّه بسیار زیاد، یک نحو تعارض می‌بینید. لذا وقتی کار به قطع نرسیده است ...؛ محتوا را نگاه کردیم، محتوا سنجی کردیم، به قطع نرسیدیم، گام دوم نگاه کردن به منبع حدیث است. اگر به شک افتادید این کار را بکنید. ایشان به شک افتاده‌اند و می‌گویند این روایت در کافی هست؛ «لاخیر...»، روایت دیگر می‌گوید: «ما منزلة الدنیا من نفسي إلا بمنزلة المیتة». خب، اگر به شک افتادیم، نگاه می‌کنیم حدیث حفص در کجا آمده است. در چه کتابی است. در کتاب‌های صوفیه است؟ در کتاب‌های مجهول است؟ هفت ق ّبل، بنده آن را از بحارالانوار خواندم. علام ّ مجلسی از چه کتابی نقل کرده‌اند؟ از تفسیر قمی بود. البته یادم می‌آید در فدکی از سایر منابع، نزدیک به این عبارات را گذاشته بودند. خب، شما ببینید راجع به تفسیر قمی علماء خیلی بحث کرده‌اند. شما دیدید که قبول دارند یا ندارند. آیا به آن ضمیمه شده یا نشده است. راجع به آن حرف‌ها است. در کلمات علماء، یک احتمال بگردید که یکی از باحثین گفته باشد که احتمال دارد این تفسیر برای صوفیه باشد. اگر پیدا کردید به من هم بگویید. راجع به این تفسیر این همه بحث کرده‌اند! پس ما یک حدیثی را می‌خوانیم که محدثین بزرگ آن را ذکر کرده‌اند. علامه مجلسی آن را در بحارالانوار آورده‌اند. بر آن شرح نوشته‌اند. در سایر کتب؛ در تفسیر برهان، در وسائل و ... آمده است. لذا حدیث از حیث کتب و منبعش، متهم نیست. تفسیر قمی اتهام ندارد که صوفیه در آن دخالت داشته‌اند. لذا این احتمال که این محتوا از مرام آن‌ها و وضع آن‌ها باشد، از انتساب دروغ صوفیه به اهل البیت علیهم‌السلام باشد، این درجه احتمال انتساب پایین می‌آید. تفسیر قمی این را ضعیف می‌کند. این از این ناحیه است.

علاوه که نگاه به منبع مهم است، دو-سه نکت ه طلبگی دیگر عرض می‌کنم. شاید در جلس ه قب ل عرض کردم؛ در تعبیر «إذا اضطررت إليها أكلت منها»، حضرت نخواستند فقط سفره را بگویند. یعنی بگویند «ما منزلة الدنيا من نفسي إلا بمنزلة الميتة- إذا اضطررت إليها أكلت منها» به این معنا که وقتی سفره زدم من پهن می‌شود، کم غذا می‌خورم. اصلاً منظور از «اکلت» این نیست. «اکلت» یعنی لباس هم که می‌گیرم به قدر ضرورت است. فرش هم که می‌گیرم، به قدر ضرورت است. حظ و بهره‌ای که می‌خواهم از دنیا در من باشد، اقل قلیل و ضرورت است. به اصطلاح طلبگی می‌گوییم حضرت دنیا را به مردار تشبیه فرموده‌اند؛ چون مشبه به – میته - ذکر شده، تشبیه است یا اگر دنیا هم نیامده بود، تصریحیه می‌شد. اما ادامه آن شبیه استعاره تخییلیه است. یعنی چون وقتی مضطر می‌شود، اضرار او به اکل و خوردن است، خوردنی که حضرت علیه السلام در اینجا فرمودند، ظاهرش خوردن است که فقط برای سفره است اما مقصود از آن، خوردن نیست. مقصود از آن تمتع و بهره‌مندی و اخذ از آن است. نه صرفاً خوردن. بنابرایی این‌که حضرت علیه السلام فرمودند «اکلت منها»، یعنی بهره‌مندی از دنیا است.

اما این‌که حدیث حفص مطالب صوفیه هست یا نیست؟؛ شما مکرر به روایاتی برخورد کرده‌اید که ظاهر آن‌ها را خیلی با هم موافق نمی‌بینید. میزانش همین مباحث ِامروز ما است. یعنی در کارها ی محوری هست که آن محور خیلی اهمیت دارد. ببینید عنوان که خود مرحوم کلینی برای باب انتخاب کرده بودند، چه بود؟ «بابُ الِاسْتِعانَةِ بِالدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ»[3]. این خیلی مهم است. حضرت علیه

السلام هم فرمودند: «الخیر فی من لایحب جمع المال»، ما بگوییم خب «نحب جمع المال»؟! دیگر تمام شد! بلکه حکم انواعی دارد. حبی که ریختش ریخت دنیا و تعیش است، ریخت تلذذ و پابندی به دنیا است و حبی که روی حکمت و حساب است و الّا در آن آیه شریفه سوره دهر که برای اهل البیت علیهم‌السلام نازل شده، مفسرین گفته‌اند: وجه اظهر آیه هم همین است. «وَيُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكيناً وَيَتيماً وَأَسيرا»[4]؛ یعنی «علی حبّ اللّه» یا «علی حبّ الطعام»؟ این طعام را دوست دارند. دوست دارند، یعنی اهل البیت علیهم السلام دنیا زده بوده‌اند؟! نعوذ باللّه، اهل شکم بوده‌اند؟! خیلی طعام را دوست داشتند اما با اینکه خیلی دوست داشتند، به مسکین دادند؟! اینجا «حبّه» به چه معنا است؟ یعنی روزه بودند، گرسنه بودند. انسانی که روزه گرفته و گرسنه است، یک حب تکوینی غیر رنگ دنیا دارد. این حب، در اینجا خیلی مهم است. این حب، نه یعنی اهل شکم هستم. بلکه یعنی ببینید چقدر طعام را دوست داشت، اما داد. این حب طعام است روی طبیعی و فطرت امر مزاج که وقتی گرسنه می‌شود، وقتی غذا می‌خورد طبیعتاً میل به آن غذا دارد. لازم می‌داند که خدای متعال برای بدن او نیاز قرارداده است. پس «لایحب جمع المال» محبتی از اینجهت نیست که خود مال را دوست می‌دارد والا آیه شریفه می‌فرماید: وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، الَّذي جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَه، يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَه، كَلاَّ لَيُنْبَذَنَّ في الْحُطَمَة[5]. چند بار دیگر هم عرض کردم؛ اینجا نفرموده است: «بعداً»؛ فرموده است: «لَيُنْبَذَنَّ في الْحُطَمَة». این لام، چه لامی است؟ حال است یا استقبال است؟ «سوف ینبذن فی الحطمه»؟ یا «لینبذن»؟ یعنی لحظه به لحظه دارد فرو می‌رود. حطام دنیا. «وَما أَدْراكَ ما الْحُطَمَة». بعد این آیه شریفه، برای مضمون اولش چقدر عجیب است! «جمع المال»، بعد می‌گوید: «نارُ اللّهِ الْمُوقَدَة، الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَة»؛ این آتش در دل او شعله‌ور می‌شود. چرا؟ چون «جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَه»؛ به آن مال دل بسته بود. دلی که به جمع مال گره خورده، وقتی می‌بینند که می‌خواهند از او بگیرند و همه را بگذارد و برود، معلوم است که «تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَة»، این دل چه حالی می‌شود؟!

بنابراین «الخیر فی من لا یحب جمع المال»، «لا یحب» از محبت حکیمانه به آثارش است که «یکف به وجهه، یقضی به دینه، یصل به رحمه». برای این می‌خواهد. نه برای خود دنیا. سر یک سفره دو نفر دارند غذا می‌خورد. یکی تمام دلش و توجهاش و تمرکزش، به مزه این غذا است؛ شوری است، این بار به‌تر بود، آن بار به‌تر بود و .... همه‌اش همین است؛ خب این رنگ دنیا دارد. چیز مهمی نیست. یکی هم دارد همه اینها را می‌خورد و چه بسا از دیگری هم بیشتر لذت می‌برد، اما اصلاً هیچ یادش نیست. اصلاً یادش نیست که آن بار چه بود. گفته بود این بار خوشمزه‌تر بود یا آن بار خوشمزه‌تر بود؟ گفته بود آن بار خوشمزه‌تر بود برای آن روز، امروز هم خوشمزه‌تر است برای امروز. واقعاً این جور است. هر روزی خداوند خوشمزه‌تری را برای آن روز فراهم کرده است. می‌خورد و لذت هم می‌برد.

شاید وجه اینکه فرمودند از سنت انبیاء این است که وقتی غذا می‌خورند، اولاً با دست می‌خورند و بعد هم «لعق الاصابع» دارند. از سنت انبیاء است که انگشتانشان را می‌لیسند. برای توجیهش همیشه این جور عرض می‌کردم: شما چه کسی را دیده‌اید که انگشتش را به ظرف عسل بزند و بعد که بیرون آورد، به‌دنبال دیوار و سنگی بگردد تا آن را به سنگ بمالد. دیده‌اید؟!؛ خیر. چه کار می‌کند؟ فوری می‌لیسد. این عسل است! فوری می‌لیسد. انبیاء هر غذایی خوردند عسل بوده که بعدش انگشتشان را می‌لیسند. کسی که عسل خورده، انگشتش را می‌لیسد. این خیلی اهمیت دارد.

---

[1]. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۶.

[2]. شیخ کلینی، الکافی (بر اساس چاپ السلامیة)، ج ۵، ص ۷۲.

[3]. شیخ کلینی، الكافي (بر أساس چاپ اسلامیة)، ج ۵، ص ۷۱.

[4]. الانسان، آیۀ ۸.

[5]. الهمزة، آیات ۱-۴.

تعبیر «ما تَرَی عَلَیَّ مِنْ ثَوْبِ إِنِّما أَلْبَسُهُ لِلنّاسِ» در روایت سفیان ثوری

شواهدی را عرض می‌کنم؛ ایشان به جلد پنجم کافی آدرس داده بودند. در جلد ششم، صفحه چهارصد و چهل و دو؛ همان حدیث معروفی است که همه شنیده‌اید و واقعاً مضمون عجیبی دارد. یعنی اینکه امام علیه السلام می‌فرمایند: «إذا اضطررت إليها أكلت منها»، با این حدیث اینجا ... :

> «مَرَّ سُفْيانُ الثَّوْرِيُّ في الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَرَأَى أَبا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عَلَيْهِ ثِيابٌ كَثيرَةُ الْقيمَةِ حِسانٌ فَقالَ وَ اللَّهِ آتَيْنَهُ وَ لأُوَبِّخَنَّهُ فَدَنا مِنْهُ فَقالَ يا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ما لَبِسَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مِثْلَ هذا اللِّباسِ وَ لا عَلِيٌّ علیه السلام وَ لا أَحَدٌ مِنْ آبائِكَ! فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله في زَمانِ قَتْرٍ وَ كانَ يأْخُذُ لِقَتْرِهِ وَ اقْتِدارِهِ وَ إِنَّ الدُّنْيا بَعْدَ ذلِكَ أَرْخَتْ عَزالِيَها فَأَحَقُّ أَهْلِها بِها أَبْرارُها ثُمَّ تَلا «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ» وَ نَحْنُ أَحَقُّ مَنْ أَخَذَ مِنْها ما أَعْطاهُ اللَّهُ غَيْرَ أَنِّي يا ثَوْرِيُّ ما تَرَى عَلَيَّ مِنْ ثَوْبِ إِنَّما أَلْبَسُهُ لِلنّاسِ ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سُفْيانَ فَجَرَّها إِلَيْهِ ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الأَعْلَى وَ أَخْرَجَ ثَوْباً تَحْتَ ذلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظاً فَقالَ هذا أَلْبَسُهُ لِنَفْسي وَ ما رَأَيْتَهُ لِلنّاسِ ثُمَّ جَذَبَ ثَوْباً عَلَى سُفْيانَ أَعْلاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ وَ داخِلُ ذلِكَ ثَوْبٌ لَيِّنٌ فَقالَ لَبِسْتَ هذا الأَعْلَى لِلنّاسِ وَ لَبِسْتَ هذا لِنَفْسِكَ تَسُرُّها»[1].

«مَرَّ سُفْيانُ الثَّوْرِيُّ في الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَرَأَى أَبا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام»؛ امام علیه السلام را دید، همان کسی که در روایت حفص فرمودند دنیا را به منزل میته قرار داد.

«وَ عَلَيْهِ ثِيابٌ كَثيرَةُ الْقيمَةِ»؛ لباس‌های بسیار گران قیمت، «حِسانٌ»؛ زیبا.

«فَقالَ وَ اللَّهِ آتَيْنَهُ وَ لأُوَبِّخَنَّهُ» امام را توبیخ می‌کنم. شما پسر پیامبر هستید، چرا این جور می‌گردید؟!

«فَدَنا مِنْهُ فَقالَ يا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ما لَبِسَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله مِثْلَ هذا اللِّباسِ وَ لا عَلِيٌّ علیه السلام وَ لا أَحَدٌ مِنْ آبائِكَ فَقالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی الله علیه و آله في زَمانِ قَتْرٍ وَ مُقْتِرٍ»؛ زمان سخت بود، همه مردم در سختی بودند.

«وَ كانَ يأْخُذُ لقَتْرِهِ وَ اقْتِدارِهِ وَ إِنّ الدُّنْيا بعَدْ ذلِكَ أَرْخَتْ عزالِيَها فأَحَقّ أَهْلِها بِها أَبْرارُها وَ أَتْقاهُا وَ أَنْطَقُهُا بِالصّوابِ وَ أَعْمَرُهُا بِطاعَةِ اللّهِ وَ أَزْهَدُهُا فِي الدُّنْيا وَ أَرْغَبُهُا فِي الآخِرَةِ وَ أَشَدُّهُا عَلَى الدُّنْيا إِقْبالًا وَ أَكْثَرُهُا فِيها اغْتِباطاً وَ أَقَلُّهُا عَنْها إِقْلاعاً وَ أَشَدُّهُا بِما تَحْتَ يَدَيْهِ مِنْها ضَنّاً وَ أَكْثَرُهُا عَلَيْهِ مِنْها حَسْرَةً وَ أَسْرَعُهُا فِي الدُّنْيا شَأْواً وَ أَبْعَدُهُا فِي الآخِرَةِ مَرْمًى وَ أَقْرَبُهُا مِنَ الآخِرَةِ مَحَلّاً وَ أَحْسَنُهُا فِي الآخِرَةِ عَمَلًا وَ أَفْضَلُهُا فِي الدُّنْيا نَوالًا وَ أَجْزَلُهُا فِي الآخِرَةِ ثَوابًا وَ أَحْسَنُهُا فِي الدُّنْيا حالًا وَ أَمْلَكُهُا لِنَفْسِهِ وَ أَمْلَكُهُا لِهَواهُ وَ أَمْقَتُهُا لِدُنْياهُ وَ أَعْظَمُهُا فِي الدُّنْيا خَطَراً وَ أَكْثَرُهُا فِي الآخِرَةِ عِبَراً وَ أَقَلُّ مَنْ حَرّمَ زِينَةَ اللّهِ الّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطّيّباتِ مِنَ الرِّزْقِ وَ نَحْنُ أَحَقّ؛ اینها را همه شنیده‌اید. آنچه که خیلی عجیب است، این است: **«ثُمّ اجْتَذَبَ يَدَ سُفْيانَ»**؛ دست سفیان ثوری را کشیدند. **«فَجَرّ إِلَيْهِ»**؛ گفتند دستت را بیاور. **«ثُمّ رَفَعَ الثّوْبَ الأَعْلَى»**؛ این پیرهن به این زیبایی را با دست خودت کنار بزن و ببین زیرش چیست.

«وَ أَخْرَجَ ثَوْباً تَحْتَ ذلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظاً»؛ خیلی عجیب است. زیر غلیظ است. آدم وقتی آن را می‌پوشد اصلاً ناراحت است. این ادعاهای کاذب صوفیه این جا ... . **«فَقالَ هذا أَلْبَسُهُ لِنَفْسِي»**؛ نفس را دنیا زده نمی‌کنم. تعیش نمی‌کنم. **«وَ ما رأَيْتَهُ لِلنّاسِ»**؛ آن لباس رو را برای مردم پوشیدم.

«ثُمّ جَذَبَ ثَوْباً عَلَى سُفْيانَ أَعْلاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ»؛ آنچه که گفتم عجیب است، این طرفش است. حضرت علیه السلام فرمودند ببین تو چه لباسی پوشیدی؟! همه می‌گویند سفیان مثل امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار می‌کند! **«وَ داخِلُ ذلِكَ ثَوْبٌ لَيِّنٌ»**؛ اما زیرش برای تن خودت حاضر نبودی خشن بپوشی. خوب مالیم پوشیدی.

شاگرد: «جذب» یعنی دستشان گرفتند؟

استاد: یعنی کشیدند. **«فَقالَ لَبِسْتُ هذا الأَعْلَى لِلنّاسِ»**؛ یعنی آن خشن، **«وَ لَبِسْتُ هذا لِنَفْسِي كَتَسَرُّيهِ»**؛ آن را که مخفی کرده‌ای برای خودت پوشیدی‌ای. این مضامین خیلی عجیب است. یعنی آنچه که به حفص فرمودند اصلاً ربطی به شرع نداشت؛ یعنی حضرت علیه السلام نخواستند، بگویند کسی دنبال رزق حلال نرود. اصلاً اینها نبود. امام باقر علیه‌السلام عرق ریزان داشتند کار می‌کردند. معروف است. آمد و گفت شما این قدر به دنیا اهمیت می‌دهید ای‌بن رسول اللّه؟! حضرت علیه السلام فرمودند این کار را می‌کنم تا محتاج امثال تو نشوم! این رنگ دنیا ندارد. رنگ تعیش دنیا ندارد. آن دلبستگی به دنیا است که مهم است. قضایایی هم در این‌جا هست.

شاگرد: آخر روایت **«تسره»**.... نفست را مسرور می‌کند.

استاد: **«وَ لَبِسْتُ هذا لِنَفْسِي كَتَسَرُّيهِ»**؛ نفست را مسرور می‌کند. «ها» به نفس برمی‌گردد نه به «هذا».

شاگرد۲: چرا خود حضرت علیه السلام خشن پوشیده بودند؟ با توجه به آیه‌ای که فرمودند «من حرم علیکم زینة اللّه»، در بعض تعابیری دیگر دارد که حضرت علیه السلام نوشیدنی خیلی خوشمزه را نوش جان می‌کردند و می‌فرمودند پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هم همین کار را می‌کردند. عسل مصفی می‌نوشید. وجه این لباس خشن چیست؟

استاد: ظاهر عاقلانه‌اش این است که حضرت علیه السلام می‌دانستند خود بدن در شرایطی که لباس خشن پوشیده بیشتر مواظبت کاری می‌کند بر روح قدسی. «یغان علی قلبی» را کمتر می‌کند. این وجه حکمت کار است. خودشان این جور بودند. اگر بخواهم به شوخی بگویم. طلبگی بگویم؛ امام علیه‌السلام است؛ اینها برای شیعه واضح است. وقتی از خانه بیرون می‌آمدند، می‌دانستند سفیان ثوری امروز ایشان را گیر می‌اندازد! می‌گفتند حال درستش می‌کنم! این شوخایش است! واقعاً هم این جور است.

در معجزات و کرامات امام هادی علیه‌السلام را نگاه کنید. از سامرا جمعیت زیادی آمدند تا بیرون شهر بروند. هوا صاف بود. امام هادی علیه‌السلام آمدند و چکمه‌های پوشیده بودند، دورش طنابهایی پوشیده بودند. یعنی خیال می‌کنید که دارد باران سیل آسایی بیاید. مثلاً آن کسی چتر بردارد. راوی می‌گوید چرا امام علیه‌السلام این جور آمدند؟! غیر عادی است! هوا به این صافی! بعد

می‌گوید با فاصل کوتاهی ابری آمد و باران شد و همه جمعیت خیس شدند، ولی امام علیه‌السلا
مسلح بودند. همه لوازم مورد نیاز باران را داشتند. اینها که نزد شیعه دو دوتا چهارتا است. ما از
کارهای معصومین علیهم السلام سر در نمی‌آوریم. ولی ما به امام نسبت نمی‌دهیم. این به‌عنوان
شوخی بود. شاید این اندازه را ائمه علیهم السلام اجازه بدهند. ولی به امام علیه‌السلام نسبت
نمی‌دهیم.

---

[1] شیخ کلینی، الكافي (بر أساس چاپ اسلامیة)، ج ۶، ص ۴۴۲.

تأیید مفاد روایت حفص در روایات باب احکام ملابس وسائل

حال آن چیزی که در تأیید روایت حفص میخواهم، بگویم این است: ببینید روایت حفص یک محتوایی ندارد که شما فقط ظاهرش را ببینید که شبیه حرف سفیان ثوری است. اصلاً این جور نیست. روایت حفص موافق معظم و طیف بسیار وسیعی از روایات است که نه تنها نقش القای عادی، بلکه نقش محوری دارد؛ در معارف دینی و روشن دینی. اگر شما در وسائل نگاه کنید؛احکام الملابس هست. بعد از اینکه صاحب وسائل لباس المصلی را فرمودند، ابواب بسیار خوبی دارند. ابواب احکام الملابس را ذکر میکنند. کلاً احکام لباس را ذکر میکنند. عنوان باب هشتم، این است: «استحباب لبس ثوب الحسن من خارج و الخشن من داخل کراهة العکس». نظیر اینها باز هست. اگر در همین ابواب ملابس نگاه کنید روایات بسیار زیبایی هست.

جلسه‌ی روضه‌ای بود؛ یک آقایی آمده بود؛ عمامه‌شان را باز میگذاشت؛ معلوم بود که ذهناً گرایش‌های خاصی داشت. یک مطلبی در و بدل شد. به حاج آقا تند جواب داد که روحانیون و علماء این جور ... . اولین بار بود و همینطور در ذهنم هست. حاج آقا از نحو بیان او ناراحت شدند. یعنی نحو بیان همان نحوه بیان سفیان ثوری بود. حاج آقا ناراحت شدند. همین روایت وسائل در ابواب الملابس را فرمودند. فرمودند در وسائل روایت آمده است که «و لقد كان يتجمّل لأصحابه فضلاً علی تجمّله لأهله»[1]. خیلی است. نصف سطر است اما چقدر مطلب در آن هست. حضرت علیه السلام، هم برای داخل خانه و هم برای اصحابشان «یتجمل». در همینجا روایت دارد: «انّ اللّه جمیل یحب الجمال»[2]. مراجعه به اینها برعهده خودتان.

معرفی پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله، به عنوان اسوه، در نهج‌البلاغه و تعبیر «خَرَجَ مِنَ الدُّنْیا خَمیصاً»

فقط آنچه که میخواهم بگویم و مطلب مهمی است، خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در جلسه قبل اشاره کردم. بعضی از فقراتش را اشاره میکنم. شما کل خطبه را ببینید. خطبه شماره صد و شصت است.

شاگرد: نسخه شما چه نسخه‌ای از نهج‌البلاغه است؟

استاد: برای آسید هاشم میلانی است که در عتبه نجف چاپ شده است. در این خطبه شریف حضرت علیه السلام همان سنخ مطالب روایت حفص را میفرمایند. اول میفرمایند: «وَ لَقَدْ كانَ فی رَسُولِ اللّهِ صلّی اللّه علیه وآله كافٍ لَكَ فی الْأُسْوَةِ»[3]. بعد هم سراغ حضرت موسی و حضرت داود

و حضرت عیسی میروند. میفرمایند ببین این انبیاء به چه صورت بودند! تا اینجا که میفرمایند: «فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ»؛ به همین پیامبر تاسی بکن. «فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى». حضرت علیه السلام عبارات عجیبی دارند؛ «أَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا»؛ یعنی کسی مثل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نبود که شکمش از دنیا خالی باشد. خُمص البطون یعنی دل خالی. ما میگوییم دلش لاق زده است. اینها منظور من نیست. عبارتی که جلسه قبل گفتم، این بود: حضرت علیه السلام در آخر حدیث میفرمایند: «خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا»؛ درحالیکه گرسنه بودند از این دنیا رحلت کردند. «وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ»؛ یک سنگ روی سنگ نگذاشت.

آیه «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»

جلسه قبل گفتم حضرت سنگ روی سنگ نگذاشتند؟! معلوم میشود منظور این است که سنگی روی سنگ نگذاشتند که سر سوزن رنگ دنیا در آن باشد. در مجمع البیان[4] ذیل آیه شریفه «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»[5]، روایتی را نقل کردهاند که به انس [بن مالک] میرسد. میگوید حضرت آمدند و ناراحت برگشتند. صاحب آن خانه هم آمد و حضرت به او اعتنا نکردند، ناراحت شد و گفت حضرت با من خیلی بد برخورد کردند. آنها گفتند بالای ساختمانش یک بالکن ساخته بود. حضرت آن را که دیدند برگشتند. او هم رفت خراب کرد و حضرت آن جمله[6] را فرمودند. منظور اینکه حضرت به این صورت برخورد میکردند. چرا؟ چون «النفس راغبة اذا رغبتها». شوخی نیست. نفس اگر سراغ دنیا رفت، دیگر میرود. یک سرازیری است؛ اولش میگوید یک قدم بر میدارم و بعد دوباره به جای اول بر میگردم. نمیداند که اینجا سرازیری سقوط است. یک قدم که برداشت، نه تنها نمیتواند برگردد، بلکه لحظه به لحظه سرعت او در رفتن به ته دره بیشتر میشود. انبیاء و اوصیاء مهم بودن این را میدانند. خب حضرت چه میفرمایند؟

«**وَاللّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ**»؛ همان پیرهن پشمین است. این قدر این پیراهن را رفو کردم و وصله زدم، «**حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا**»؛ به قدری که وقتی دوباره میخواهم نزد او ببرم و بگویم یک وصله دیگر بزن، خجالت میکشم. حضرت قسم هم ضمیمه میفرماید «**وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ**»؛ این پیرهن را بیندار، دیگر چیزی از آن نمانده است! این را برای این جمله خواندم: «**فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى**»؛ بینی و بین اللّه من نباید این جمله را بخوانم. چون برای امثال من، سر و پا خجالت و حسرت است. چرا پیرهن را ننداختم؟ «السری» سیر کننده در شب است. افرادی که در شب سیر میکنند، «قوم سری» هستند. میگویند وقتی آفتاب طلوع میکند، آن وقت معلوم میشود کسانی که شب رفتند کجا رسیدند و کسانی که سر جایشان خوابیدند کجا هستند! صبح میشود من همان جایی هستم که بودم. همان جایی که خوابیدم بلند میشوم. اما کسی که شب تا صبح رفته، در تاریکی می رفته، نشان نمی داده که کجا میرسد، اما وقتی خورشید آمد و پرده برداشته شد، میبیند کیلومترها و فرسخها از من فاصله گرفته است. «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى»؛ یعنی وقتی صبح شد، ستایش میکنند کسانی را که شب تا صبح سیر کردهاند. رفتند و به وطن رسیدند، کسی که خوابید، میبیند از وطن و از اهل و بچه و پدر و مادر دور است. چون شب نرفت آن راهی را که باید برود و مسافرت را پایان بدهد.

اینها چیزهایی بود که من دیدم. در آیات شریفه هم که میتوانید بسیار ببینید. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»[7]. حال به صفحه هفتاد و شش، در کتاب مبارک توحید صدوق برگردیم حدیث سی و یکم.

[1]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة (بر أساس چاپ آل البیت)، ج ۵، ص ۱۱.

[2]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة (بر أساس چاپ آل البیت)، ج ۵، ص ۵.

[3]. نهج البلاغه (بر أساس نسخ صبحي صالح)، ج 1، ص ۲۲۶.

[4]. شیخ طبرسی، مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۴۳.

[5]. الشعراء، آیه ۱۲۸.

[6]. «إن لكل بناء يبنى وبال على صاحبه يوم القيامة، إلا ما ال بدّ منه».

[7]. الحدید، آیه ۲۰.

دنیا طلبی معیار تشخیص عمل خوب از بد

شاگرد: آخرش باید چه کار کنیم؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به این صورت است، امام صادق علیه السلام به آن صورت است.

استاد: جمع بین اینها بسیار واضح است. معنای محوری این است که به محض اینکه کاری رنگ خاک و توجه به دنیا دارد، رنگ ماندن در اینجا دارد، این کار خوب نیست. هر کاری که انجام داد، وقتی بفهمد نیم ساعت بعدش دارد میمیرد، براش مشکلی ندارد، این رنگ دنیا نداشته است. اما هر کاری انجام بدهد که وقتی نیم ساعتش فهمید که قرار است بمیرد پشیمان میشود که چرا کردم، این رنگ دنیا دارد. چه روایتی هست! «اَلْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ اَلْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ»

[1]؛ رنگ را ببینید. مؤمن نشسته و از این غذا از اهلش بیشتر لذت میبرد اما چون آنها دوست میداشتند، تابع آنها این غذا درست شده است، تابع آنها میخورد و از آنها هم بیشتر لذت میبرد. اما منافق میگوید همه باید تابع من باشند. چون دنیا محور او است. محوریت دنیا برای او که نفسش است.

شاگرد: برفرض که هدف آخرت باشد، نعم العون آن لباس صد وصله است ای دنیا است؟ یعنی در مقام سلوک عملی باید مسلک امیرالمؤمنین علیه السلام را بپیمایم تا راحتتر به آخرت برسم؟ یا پوشش امام صادق علیهاالسلام را؟

استاد: میگویند «از کوزه برون تراود آن چه در اوست». وقتی شما از محور مواظبت کنید؛ یعنی محور این است که انسان سرازیر دنیا نرود؛ دنیازده نباشد. هیچ حرکت و سکونش رنگ خاک نداشته باشد، آن چه که از حال او تراوش میکند، گاهی در کوزه به شرائط، آب است. گاهی در کوزه به شرائط شربت عسل است. چرا؟؛ چون تراوشی که در شرائط میکند تفاوت میکند. یعنی الآن گاهی شما بهترین چیزهای ظاهری را میبینید، اقدامات اجتماعی و اقتصادی را میبینید، ولی وقتی واقعش را میبینید، میبینید همه اش درست است. با محوریت زهد در دنیا است.

حاج آقا [مرحوم آیت اللّٰه بهجت] یک جمل کوتاهی داشتند؛ فرمودند زهد تقیدی به ترک نیست، ترک التقیدی است. زهد این نیست که حتماً بگویی نیایی. نه، زهد این است که دلت بندش نباشد. قضیه کشکول را شنیدهاید. مرحوم نراقی نسبت دادهاند و دیگران هم دادهاند. شاید مالاحمد بودهاند. شنیده بود که در نراق یک عالم بسیار بزرگی صاحب مقامات معنوی هست. گفتند من بروم ایشان را ببینم. اگر نراق بود، آمد و سؤال کرد، رفت و رسید به خانه او. گفت واقعاً این خانه آن شخص است که من فرسخ ها و شهرها آمدهام تا به خانه او برسم؟! اصلاً این خانه به او نمیآید. این کاخ است. من در کاخ بهدنبال زاهد دنیا نیامده ام! گفت حالا این همه راه آمدهام بروم ببینم ایشان چه کسی است. وقتی داخل شد، رفت ودید بدتر شد! چه دم و تشکیلاتی است! سید بحر العلوم هم همینطور بودند. ما شاء اللّٰه وضع سیدبحرالعلوم عالی بود. دید تشکیلاتی است؛ چیزی نگفت، ولی پشیمان شد. گفت من اشتباه کردم. این همه راه آمدهام تا نزد کسی بیایم که زندگیاش به این صورت است. اینکه غرق در دنیا است! ما ظاهر را میبینیم. حالا شاید از کرامتش بود؛ ایشان متوجه شد. ناهاری خوردند. نزدیک بعد از ظهر گفتند بروید یک

قدمی بزنیم. مرحوم نراقی این درویش را همراهی کرد. بیرون رفتند. عمداً فاصله داد. مدام حرف زدند تا بیرون نراق رفتند. شاید به طرف شیراز رفتند. وقتی کمی فاصله گرفتند گفت این جاده شیراز است. شیراز هم جاهای دیدنی خوبی دارد. مسافرتش هم چندروزی طول می‌کشد. می‌آیی به شیراز برویم و یک تفریحی کنیم و با هم برگردیم؟! گفت مانعی ندارد، فقط من کشکولم را در خانه شما جا گذاشتم. اجازه بدهید برگردم کشکولم را بردارم و برویم. گفت من جواب تو را دادم. من کل باغ و سلطنت را رها کردم و همراه تو دارم می‌روم، تو یک کشکول داری که دلت به آن بند است. اگر دل من به آن بند بود، می‌گفتم به شیراز نمی‌آیم؛ چقدر کار و ... دارم؛ شام خوب می‌خواهم. ببینید این خیلی قضیه ساده و جالبی است. همه چیز را هم معین می‌کند. پس سر جایش معلوم

می‌شود: «فاذا مُحِّصوا باَلبلاء قَلَّالدَیّانون»[2]، این است. همین است که خیلی عظیم است.

دقتی در تعبیر «ما منزلة الدنیا من نفسي»

شاگرد۲: چرا در تعبیر « ما منزلة الدنیا من نفسي»، «فی نفسی» نفرمودند؟

استاد: آیا «من» بوده یا «فی» بوده، همه نسخه‌ها «من» بوده است. این در ذهنم آمده بود؛ دقیقاً حضرت نمی‌گویند من ظاهر شرع، معاشرت، احکام ظاهر شرع که در جای دیگر فرموده‌اند، اصلاً کاری با حفص ندارند که صحبت می‌کنند. به حفص می‌گویند «ما منزلة الدنیا من نفسي»؛ یعنی وقتی نسبت آن را با خودم می سنجم. نه با عناوین ثانویه‌ای که اجتماع و مردم و ... هستند. «من نفسی»، دقیقاً موی آن کاری است که حضرت علیه السلام لباس خشن را در زیر پوشیده بودند. یعنی وقتی خودم مطرح هستم، نسبت به خودم که عناوین ثانویه دستور خدا و شرع و اجتماع نیست، این جور رفتار می‌کنم. شاهدش دنباله‌اش هست؛ حضرت علیه السلام وقتی فرمودند از انحیه خودم دنیا را این جور قرار دادم، چیزهایی گفتند که کمال آخرت و سقوط دنیا در آن بود. اول

دنباله آیه شریفه «تلْكَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلا فَسادًا»[3] حضرت علیه السلام گریه کردند. اگر عُلوی باشد که الهی باشد مانعی ندارد؛ خداوند آن بزرگواران را امام قرار داده است. منظورشان که این نبود. یعنی علوی که «من نفسی» است. به خودم برگردد و خودم بخواهم بالاتر باشم. دنباله‌اش چه فرمودند؟ نکات خیلی مهمی است. بعد سراغ علم رفتند. یعنی تماماً اول که فرمودند دنیا زن من این است، او را به همان عنوان کافی ترغیب کردند که اگر دنیا می‌آید، «علی الاخره» است. پس در روایت حفص حضرت «من نفسی» دارند. یعنی آن هایی که مربوط به صبغه دنیای مؤمن می‌شود را می‌گویند مبادا مؤمن دنیا زده باشد.

ذره ای حب دنیا در قلب

آن حدیث معروف است؛ مضمونش خیلی عجیب است. وقتی مصلی «ایاک نعبد» می‌گوید، «ان وجد فی قلبه مثقال ذرة من حب الدنیا یقول له عبدی أتخدعنی؟!»؛ به من می‌گویی فقط بنده تو هستم! این حدیث یعنی چه؟ یعنی اگر یک ذره، حب دنیا در دل مؤمن باشد، به همان اندازه یک ذره، بنده دنیا است. سر جایش این بندگی خودش را نشان می‌دهد. بنده تابع است. اگر وقت این ذره دنیا شد، هیچ فرقی با عمر بن سعد ملعون ندارد که گفت هر چه فکر می‌کنم خب گندم ری را نمی‌توانم از دلم بیرون کنم. آن سر جایش جلوه کرد. چرا؟؛ چون خدای متعال دارد به بنده اش می‌گوید. می‌گوید اگر ذره ای از حب دنیا در دلت باشد، «تخدعنی»؟! سبحان اللّه! با یک ذره حب دنیا، خدا می‌گوید داری خدعه می‌کنی که می‌گویی «ایاک نعبد». نه، دو تا است. بنده آن هم هست. این بسیار اهمیت دارد. یک چیز کمی نیست. حال چه قضایا و چه روایاتی. محوریت اینها مهم است. شما نباید از محوریت اینها دست بردارید. اساس محوریت تعلیم شرع بر این است که افرادی باشند خودشان مهذب از دنیا، آن وقت می‌توانند هر کاری بکنند؛ فردی و اجتماعی مورد تأثیر درست باشند و الاّ اگر خودشان مهذب نباشند ...؛ حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] مکرر می‌فرمودند: این کاری ندارد که شما به هر کسی بگویید روزانه یک تومان – یک تومان منظورشان بود، نه یک هزار تومن؛ دهه

شصت بود- کنار بگذار برای مقصود خیری که داریم. فرمودند اصلاً مردم مشکلی ندارند. همه حاضر هستند که این یکی تومان را بگذارند. خب ببینید وقتی جمعیت زیاد شد، چقدر کار از این یکی تومان می‌آید؟! گاهی دنبالش با لبخند می‌گفتند، وقتی جمع می‌شود آن جمع کننده می‌گوید «احوج الناس» به اینها خودم هستم! اینکه نشد! احوج الناس خودش بشود؟! چرا وقتی جمع شد در نظر پول بزرگ آمد، جمع کننده حاضر نیست از آن بگذرد؟! چرا می‌گوید احوج خودم هستم؟! چون وقتی جمع می‌کرد، مهذب نبود. وقت جمع کردن صورت حسن کار را دید؛ گفت بیایید جمع کنیم، مردم محتاج هستند. بله، مردم محتاج هستند؛ ولی وقتی جمع شد دیگر نمی‌تواند از آن دل بکند. اما اگر از اول مهذب بود، اقدام او از روی تهذیب بود، وقتی هم جمع شد اصلاً چشمش اینها را نمی‌گیرد. در همین نهج‌البلاغه، حضرت علیه السلام فرمودند: «کَانَ لِی فِیمَا مَضَی أَخٌ فِی اللَّهِ وَ کَانَ یُعْظِمُهُ فِی عَیْنِی صِغَرُ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ»[4]؛ حضرت علیه السلام که می‌دانند چه خبر است. او را که نگاه می‌کردم، خیلی در ذهن من بزرگ می‌آمد؛ چون می‌دیدم دنیا در چشم او خیلی کوچک است. خب، این جور کسی وقتی شروع کند برای دیگران جمع کند، محال است که وقتی بزرگ‌ترین مال هم جمع شد، بگوید احوج خودم هستم. محال است این جور کاری بکند. لذا نباید محوریت فراموش بشود. محوریت اساسش تهذیب است. خودت مهذب باش، آن وقت هر اقدامی بکنی نافع است.

شاگرد: می‌دانیم نباید حب دنیا داشته باشیم اما به چه صورت؟

استاد: [یکی] از اساتید، بهترین راه را می‌فرمودند. درست هم می‌گفتند. می‌گفتند انسان کامل طلب است، یک دفعه سطح بالا بالا نزنید. سطح بالا بالا، بخواهد سلمان بشود. اصلاً نمی‌شود. چهار روز بعد هم رها می‌کند و می‌رود. می‌فرمودند حتماً وقتی می‌خواهید راه را بروید، از ساده‌ترین چیز بر نفس شروع کنید. مثلاً سر سفره غذا به دهانش مزه کرده است؛ یک جایی می‌رسد که میل دارد یک لقمه دیگر را بخورد. ولی قسم می‌خورد که به اندازه نیاز بدنم خوردم؛ چون دهانم مزه کرده می‌خواهم بخورم. خب دیگر نخور. از نخوردن یک لقمه قرار نیست سلمان بشود. ولی دارد شروع می‌کند. شروع اینکه هر چه نفس او را به هر راهی برد، افسارش را به دست نفس ندهد؛ در همین یک لقمه. فردا بیشتر و بیشتر. کم‌کم می‌بینند تمرین او در این جهت قوی و منظم می‌شود. نه اینکه از روز اول بخواهد آخرین حد را طی کند.

معنای آیه «أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا»

شاگرد: ... .

استاد: ساده‌ترین معنایش این است: رتق بودن سماوات و ارض بودن، یعنی «کانت السماء رتقا عن نزول الماء»، «کانت الارض رتقا» از رشد گیاهان. «فَفَتَقْنَاهُمَا»؛ هم از آسمان باران باریدن و هم گیاهان زمین فتق شد.

شاگرد: اول خلقت یا الآن؟

استاد: ما از ساده‌ترین معنا شروع می‌کنیم. پس درست شد: «أَوَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ کَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ»[5]. این معنای ظاهری بود که مفسرین هم دارند و در روایات هم هست.

شاگرد: ذیلش در روایات می‌گویند زمان حضرت آدم و اول خلقت است.

استاد: نه، آن روایت دیگری است. با این معنایی اعلا از معنای ظاهر. آن معنا، یک معنای بسیار عرفی است. از آسمان باران باریدی و از زمین همه گیاه بیرون آمد، شما همه دیدید آن آمد. اگر باران نیامده بود گیاهی هم نبود. خداوند متعال هم بعداً همینطور مردهها را زنده میکند و زندهها را می میراند. اما اینکه اگر مربوط به اوائل عالم باشد، «أ ولم یر» چطور میشود؟ ما در آن جلسات مباحثه کردیم. فرادیش یکی از آقایان آمد و گفت مباحثه خوبی شد. ولی به نظرم خوب نشد، پا را از گلیم درازتر کردن بود. گاهی است یک مطالبی اشاره است؛«أ ولم یر» فرق دارد با «أ و ال یرون» ای «أ و ال یری الذین». «لم یر» با «ال یری» خیلی تفاوت دارد. میگویید آیا ندیدند؟! یعنی یک چیزهایی رخ داد که آنها آن را دیدند و این دنبالش میآید. این مضمون خیلی تقویت میکند آن تقسیم ثنائی ای ثلاثی را که علماء زیاد فرمودند. فرمودند «ما من آیة الا و له تفسیر آفاقی و تفسیر انفسی» ای «تفسیر ربوبی». این مضمون آیه را خیلی نزدیک میکند که آیه شریفه با «أ و لم یر الذین کفروا» میخواهد یک تفسیر انفسی را هم برای مخاطبین القاء کند. خب، اگر آن مضمون باشد، با کدام آیه مناسب است؟ یادتان هست که در این مباحثه ذیل آیه «نطوی السماء کطی السجل» تأکید کردم که دنبالهٔ آیه مهم است؟ گفتم «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»[6] با این آیه کنار هم و جفت هم هستند. اینجا میفرمایند: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»؛ با هم «کانتا رتقا بدأنا» و «کانتا رتقا». یعنی «کانتا مطوی». اگر معنایش این باشد، یکی از سادهترین معانیش این است که هر روزی که در حیات دنیا زندگی میکنیم -فقط باید مواظب باشیم- خدای متعال در همان روز آسمان و زمین را در وجود ما از هم جدا میکند. در این عالم خاک یک حیات با این بدن دارد، هم زمان حیاتی برای روح ما، ادراکات ما، مشاعر ما، محبت و مبغضت ما انجام میشود. یک روز حیات مؤمن -«من ساوی یوماه»- فردایش رتق بود. اما فردا که گذشت بخش زمینی او و مقدرات.... «أ و لم یر» آن هم خیلی واضح است. اما چرا «کفروا»؟ تأمل آن بعداً باشد.

و الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. شیخ کلینی، الکافي، ج ۴، ص ۱۲.

[2]. علامه مجلسی،بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۲.

[3]. القصص، آیه ۸۳.

[4]. نهج البلاغه (بر اساس نسخه صبحی صالح)،ج 1، ص ۵۲۶.

[5]. الانبیاء، آیه ۳۰.

[6]. الانبیاء، آیه ۱۰۴.